

A Comparative Study of the Foreign Policy of the Obama, Trump and Biden Administrations towards the Islamic Republic of Iran

Hadi Tajik, Assistant Professor, Department of Regional Studies, Imam Hossein University, Tehran, Iran

Received: 09/06/2021

Acceptance: 23/04/2021

Abstract

One of the most complex and sensitive relationships in the international system over the past decades has been Iran-US relations. An examination of the policies of various US governments shows that the conflict pattern of that country towards Iran has continued in different governments and no change has been made in its behavior pattern. With the departure of Bush and the coming to power of Obama, with the slogan of change, there was a perception that he would present a new strategy and policy towards Iran. With Obama's entry into the White House, the White House's political literature changed, but such changes did not have much effect on US policy toward Iran. At the same time, the techniques of US political and diplomatic behavior toward Iran changed. This means that although there have been changes in the literature and techniques of Obama's US diplomatic behavior toward Iran, this has only created grounds for rebuilding diplomatic relations in limited areas. In this regard, Obama's strategy for changing Iran has been based on patterns and processes of persuasion through options such as persuasion and seduction. With Trump in office, the situation will change somewhat. In the view of the Trump administration, Iran is an unreliable partner for participation in

international politics, so despite its declarative positions, it has not been able to prepare enough to play a role in Middle East security. In other words, Iran's hegemonic role does not have an approach that is in line with international politics, and instead of being in line with it, it is the opposite. On the other hand, the same strategists believe that Obama's negligence in thwarting Iran's strategies has caused Iran to continue to threaten its national interests. In this regard, Iran's organized actions in missile tests as well as Iran's interventionist behavior aimed at destabilizing the region are among the threatening actions of Iran that Western officials, especially US Republicans, have warned of the dangers. The main feature of Trump's foreign policy toward Iran Trump was unilateralism, confrontation, the escalation of sanctions, and the campaign for maximum pressure. There is also a return to Borjam at the heart of Biden's foreign policy, which is pursued by strengthening and expanding its provisions and extending it in later stages, as well as extending it to Iran's missile program and regional influence. Biden's foreign policy towards the Islamic Republic of Iran revolves around Borjami's policy. Statements and statements by Biden and his foreign policy team suggest that Biden's possible US policy toward the Iranian nuclear challenge will be a reciprocal return to the UN Security Council. This is the policy that Biden promised before the election. In an interview with Thomas Friedman, he also expressed his commitment to this policy. The main purpose of this study is to examine and compare the foreign policy strategy of the Obama, Trump, and Biden administrations toward the Islamic Republic of Iran. So the main question is: What patterns has Obama, Trump, and Biden's strategy towards Iran focused on? Findings show that the issue of Iran in US foreign policy is subject to a grand agenda that is

explained transnationally by US institutional structures and the pattern of US conflict behavior towards Iran is one of the main and main priorities in US foreign policy. Has become. Evidence shows that the two countries, on the one hand, need mutual security cooperation in critical areas, on the other hand, have ideological contradictions, and each is trying to re-establish its legitimacy in the process of future strategic rivalries. In other words, the pattern of Iran-US behavior not only reflects signs of cooperation but in parallel with such cooperation, manifestations of conflict and disagreement can also be observed. That is why Iran-US relations must be analyzed in the context of asymmetric cooperation (while maintaining red lines and orbiting revolutionary discourse). The present study has used the method of “analytical and descriptive and using library resources” and the theoretical model of neoliberalism and neorealism.

Keywords: multilateralism, unilateralism, persuasion, encouragement, seduction

بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی دولت‌های باراک اوباما، دونالد ترامپ و جو بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران

مقاله پژوهشی

هادی تاجیک^۱، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۳

دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۹

صص: ۹-۳۷

چکیده

یکی از پیچیده‌ترین و حساس‌ترین روابط در دهه‌های گذشته در نظام بین‌الملل، روابط ایران و آمریکا بوده است. بررسی سیاست دولت‌های مختلف آمریکا نشان می‌دهد، الگوی رفتاری تعارضی آن کشور در قبال ایران در دولت‌های مختلف ادامه داشته و تعدیلی در الگوی رفتاری آن صورت نگرفته است. با رفتن بوش و روی کار آمدن اوباما آن‌هم با شعار تغییر، این تصور به وجود آمد که او راهبرد و سیاست جدیدی در قبال ایران در پیش خواهد گرفت. الگوی به کار گرفته شده اوباما در قبال ایران متعادل‌سازی با گزینه‌های چندجانبه‌گرایی، تعامل، ترغیب و اغوا بوده است. اما روند تحولات در ۸ سال زمامداریش منجر به تلاش‌های زیادی در راستای محدودسازی ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای شد. این الگو با پیروزی ترامپ با رویکردهای جدید دنبال شد و یک‌جانبه‌گرایی، تقابل، افزایش تحریم و کارزار فشار حداکثری بر سیاست خارجی ترامپ حکمفرما شد. در کانون سیاست خارجی بایدن نیز بازگشت به برجام وجود دارد که این مسئله با تقویت و توسعه مفاد و طولانی‌تر کردن آن در مراحل بعدی و همچنین تسری آن به برنامه‌موشکی

1. htajik@ihu.ac.ir

و نفوذ منطقه‌ای ایران دنبال می‌شود. هدف اصلی در این مقاله بررسی و مقایسه راهبرد سیاست خارجی دولت اوپاما، ترامپ و بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران است. مسئله اصلی این است که راهبرد اوپاما، ترامپ و بایدن در قبال ایران بر چه الگوهایی تمرکز داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مسئله ایران در سیاست خارجی آمریکا، تابع دستورکار کلانی است که فرادولتی و توسط ساختارهای نهادی آمریکا تبیین شده است. الگوی رفتاری تعارضی آمریکا در قبال ایران به یکی از اولویت‌های ثابت و اصلی در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. در این پژوهش از روش تحلیلی توصیفی و الگوی نظری نولیرالیسم و نواقع‌گرایی بهره گرفته‌ایم. داده‌ها را با استفاده از منابع کتابخانه‌ای گردآوری کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: اغوا، ترغیب، چندجانبه‌گرایی، متقاعدسازی، یک‌جانبه‌گرایی.

۱. مقدمه

نوع تفکر راهبردی ایالات متحده آمریکا به ایران از شروع انقلاب اسلامی تاکنون با نشانه‌هایی از چالش، مقابله و افزایش بحران و سردرگمی همراه بوده است. پیشتازی آمریکا در تقویت دیالکتیک منازعات خاورمیانه با هدف محدودسازی ایران و کاهش نقش امنیتی آن اجرایی می‌شود و برای توجیه اجرایی‌سازی الگوهای رفتاری خود دلایلی می‌آوردند. در نگاه نخست، آنان اعتقاد دارند که جمهوری اسلامی ایران از گروه‌های افراطی و خشونت‌گرا در خاورمیانه حمایت می‌کند. بنابراین این حمایت‌ها می‌تواند مخاطراتی برای خواسته‌های آمریکا در خاورمیانه ایجاد کند. از این‌رو، آنان می‌کوشند الگوهای رفتار امنیتی ایران را مبتنی بر نشانه‌هایی از رادیکالیسم منطقه‌ای تحلیل و آن را عامل بنیادین بسیاری از تضادهای شکل گرفته بیان کنند (Mottagi, 2009: 155).

بنابر شواهد رهیافت امنیت ملی آمریکا که بر اساس تفکر یک‌جانبه‌گرایی طرح‌ریزی شد، ۸ سال دوره حاکمیت نومحافظه‌کاران نشان داد نمی‌تواند در عرصه بین‌الملل در طولانی مدت موفق باشد و جهان آن را نمی‌پذیرد. به این دلیل دموکرات‌ها سیاست خارجی خود را بازگشت به دوران چندجانبه‌گرایی دوران کلینتون پایه‌ریزی کردند. این موضوع منجر به تدوین و تنظیم رهیافتی جدید از سوی اوپاما شد. رهیافت اوپاما محورهای سلبی و ایجابی داشت (Nourozi, 2008: 107). در این ارتباط، دوری از یک‌جانبه‌گرایی، دوری از جنگ پیشگیرانه و دوری از اتکا به دخالت نیروهای

نظامی محورهای سلبی و چندجانبه‌گرایی، تأکید بر اقتصاد و ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای محورهای ایجابی سیاست خارجی دولت او‌باما محسوب می‌شوند. در برداشت کلی، سیاست خارجی آمریکا در دوران او‌باما تحت تأثیر فرایندهای محدودکننده عملیات پیش‌دستانه قرار گرفت. او کوشید الگوی رفتار راهبردی آمریکا را تغییر دهد و جلوه‌هایی از چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای را جایگزین یک‌جانبه‌گرایی کند و جنگ پیش‌دستانه را از رفتار راهبردی آمریکا خارج کند. همچنین او‌باما از زمان به‌قدرت‌رسیدن، در پی آن بود تا حوزه‌های چالشگری خود را با کشورهای همانند روسیه کاهش دهد، سطح ارتباطات آمریکا با اروپا را ارتقا دهد و چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل را پیگیری کند. سرانجام روابط خود با کشورهای جهان اسلام را بازسازی کند. این موضوع برای آمریکا و به‌ویژه برای دیپلماسی آمریکایی، جلوه‌هایی از قدرت نرم را فراهم کرده است (Vaezi, 2012: 87).

با روی‌کارآمدن او‌باما و قرارگرفتن شعار تغییر در دستور کار او، این برداشت به‌وجود آمد که او سیاست جدیدی در قبال ایران پیش خواهد گرفت. زیرا در ابتدای ریاست جمهوری خود با اقداماتی مانند ارسال پیام تبریک به مناسبت عید نوروز ایرانیان و عذرخواهی از ملت ایران به‌دلیل دخالت‌های آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق که برای اولین بار از سوی یک مقام عالی‌رتبه آمریکا انجام می‌شد، در تلاش برای کاهش تنش‌های موجود میان ایران و آمریکا برآمد تا زمینه مذاکره با ایران فراهم شود. اما روند تحولات در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری او‌باما نشان داد که نه تنها تنش‌های بین ایران و آمریکا به پایان نرسید، بلکه منجر به کاربست تحریم‌های شدیدتری علیه ایران شد و تلاش‌های زیادی در راستای محدودسازی ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای شد. او‌باما فعالیت هسته‌ای ایران را بهانه محدودسازی ایران قرار داد (Abdol motalleb, 2013: 127).

بعد از او‌باما، دونالد ترامپ به کاخ سفید راه یافت. با شروع به کار او در کاخ سفید، سیاست خارجی آمریکای دوران او، رویکرد جدیدی را در قبال ایران شروع کرد. ترامپ ابتدا کوشید با نزدیک‌کردن آمریکا به محافل دنیای عرب و همگرایی بیشتر با تل آویو، سیاست جدیدی را در قبال ایران اجرایی کند. این سیاست همان‌گونه که انتظار می‌رفت با هم‌افزایی با محافل عربی و تل آویو در قبال ایران آغاز شد. سیاست جدید ترامپ در قبال ایران مبتنی بر نشانه‌هایی چون: یک‌جانبه‌گرایی،

تقابل، تصاعد تحریم و فشار حداکثری و حتی تمایل به تعامل و مذاکره با هدف تغییر رفتار ایران بوده است. ترامپ الگوی سیاست تعامل و تقابل را هم‌زمان در قبال ایران اجرایی کرده بود. این سیاست با هدف مهار و انزوای ایران اجرا می‌شد. جو بایدن و تیم سیاست خارجی او نیز بر این باورند که کارزار فشار حداکثری ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به اهداف خود ناموفق بوده است. از این‌رو، برای رهایی از این راهبرد شکست‌خورده باید سیاست نوینی تدوین و اجرا کرد که اهداف و منافع راهبردی آمریکا را تأمین کند. در کانون سیاست ایران بایدن نیز موضوع هسته‌ای قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که بایدن قبل و بعد از انتخابات نشان داده است که دولت‌ش در صورت بازگشت ایران به برجام، به این توافق باز خواهد گشت.

با وجود همه پژوهش‌هایی که در حوزه سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران از سوی پژوهشگران سیاست خارجی مرتبط با ایالات متحده و ایران انجام شده است، جای پژوهشی خالی است که راهبرد دولت او‌باما، ترامپ و بایدن در قبال ایران را به روش تطبیقی بررسی کند. از این‌رو در این پژوهش می‌کوشیم راهبرد دولت او‌باما، ترامپ و بایدن در قبال ایران را بررسی تطبیقی کنیم. در این پژوهش به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که راهبرد او‌باما، ترامپ و بایدن در قبال ایران بر چه الگوهایی تمرکز داشته است؟ روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و جست‌وجوی اینترنتی است. در این پژوهش از نظریه نولیبرالیسم و نواقع‌گرایی بهره برده‌ایم.

۲. پیشینه پژوهش

سیمبر (۱۳۸۹) در مقاله «سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران» می‌نویسد او‌باما که با شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا به قدرت رسید، در عمل نتوانست آنچه می‌خواست در مورد جمهوری اسلامی ایران عملی کند. به بیانی، سیاست خارجی آمریکا دچار تغییر اساسی نسبت به ایران نشد و دولت او‌باما همان سیاست‌های گذشته بوش و کلینتون مبنی بر کار بست فشار، تهدید نظامی و تحریم علیه ایران را دنبال کرد. سیمبر در پی آن است که چه عواملی در شکل‌گیری و استمرار تحریم ایران در سیاست خارجی آمریکا مؤثر بوده‌اند و واکنش این تصمیم‌گیری در سیاست خارجی متقابل ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران چه بوده است؟ از نگاه او سیاست خارجی ایران دارای استقلال از

محرك‌های خارجی بوده و بیشتر مبتنی بر پویایی‌های داخلی خود است. البته این به معنای انکار این واقعیت نیست که عوامل روان‌شناختی یا محیطی نیز می‌توانند بر سیاست خارجی ایران مؤثر باشند.

احمدی نژاد و بصیری (۱۳۹۹) در مقاله «سیاست خارجی سه وجهی مبتنی بر خصم‌بودگی دونالد ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران» معتقدند که منطق حاکم بر رویکرد آمریکا نسبت به ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کم‌وبیش پیش‌بینی‌ناپذیر بوده است، اما با به قدرت رسیدن ترامپ این منطق رفتاری از سوی آمریکا به شدت پیش‌بینی‌ناپذیر شده است. فهم درست این رویکرد جدید که می‌توان آن را به‌نوعی گرایش به جنگ سرد علیه ایران از سوی ترامپ دانست، نیازمند نگرش به آن از دید تعامل بین هویت و سیاست است. به این معنا که غیریت‌سازی از ایران به‌عنوان دشمن هویتی آمریکا زمینه نگرش بیشترین حد خصم‌بودگی ترامپ نسبت به ایران را به وجود آورده است. از نظر آن‌ها نگرش سیاست خارجی ترامپ به ایران متأثر از عامل هویتی در قالب تهدید هستی‌شناختی و مبتنی بر راهبرد سه وجهی شامل غیریت‌سازی، مقوله‌بندی و انکار است.

رادفر و دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۹) در مقاله «سیاست خارجی بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران» می‌گویند جو بایدن، قبل و بعد از انتخابات، یکی از اولویت‌های سیاست خارجی خود را تدوین و پیگیری سیاست نوین آمریکا در قبال ایران اعلام کرده است. در کانون «سیاست ایران» بایدن نیز بازگشت به برجام قرار دارد. با این حال، در مورد چیستی و چگونگی این سیاست و بازگشت آمریکا به برجام ابهاماتی وجود دارد. از نظر آن‌ها گفتمان سیاست خارجی بایدن «بین‌الملل‌گرایی لیبرال» است. سیاست هسته‌ای بایدن نیز بر پایه پیوند موضوعی و مرحله‌ای مبنی بر بازگشت به برجام در گام نخست، تقویت و توسعه مفاد و طولانی‌ترکردن زمان آن در گام دوم و تسری آن به برنامه موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران در گام سوم است.

با توجه به این مقاله‌ها، بیشتر پژوهش‌ها در مورد سیاست خارجی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران به صورت موردی و مصداقی بوده است، برای نمونه، دوران ریاست جمهوری بوش. حال آنکه در این مقاله می‌خواهیم با توصیف روند حاکم بر سیاست خارجی سه رئیس‌جمهور اخیر آمریکا، ضمن تشریح راهبرد آنان در قبال جمهوری اسلامی ایران، تفاوتها و ظرافتهای هر یک از آنان را به صورت

جدا و متمایز بررسی کنیم.

۳. چارچوب نظری

نولیبرالیسم یکی از نظریه‌های جریان اصلی و از گرایش‌های مهم لیبرالیسم است (Moshirzadeh, 2010: 187). این نظریه ضمن تأکید بر نقش مهم دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و برقراری صلح و امنیت به روابط فراسوی دولت‌ها نظر دارد. نولیبرالیسم از اندیشه‌های ایمانوئل کانت برای تشکیل حکومت جهانی و آرمان‌گرایی اوایل قرن بیستم نشأت گرفت و با تعمیق وابستگی متقابل میان کشورها، گسترش نهادها و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفته است. از دیدگاه نولیبرالیسم آنارشی موجود در ساختار نظام بین‌الملل، به معنای هرج‌ومرج نیست و ترتیبات مبتنی بر همکاری در آن ممکن است. باید میان تصمیم‌گیری مستقل که ویژگی سیاست بین‌الملل آنارشیک است و تصمیم‌گیری مشترک که مبنای رژیم‌هاست، تفکیک قائل شویم. نولیبرالیسم همانند واقع‌گرایی می‌گوید عرصه بین‌الملل عرصه آنارشی است و چنین فضایی امنیتی ملی و بین‌الملل را به خطر می‌اندازد، اما برای حفظ امنیت و حفظ صلح باید رفتار دولت‌ها مهار شود و این کار با ایجاد رویکردهای چندجانبه‌گرا، نهادگرایی، حقوق بین‌الملل، تعامل‌گرایی، سازمان‌ها و رژیم‌هایی بین‌المللی میسر است.

پرسش این است که نهادها چگونه می‌توانند دولت‌های دارنده منافع متعدد و متنوع را تحت تأثیر قرار دهند؟ این تأثیرگذاری به دو صورت تحقق می‌یابد (Moshirzadeh, 2011: 187): نخست روابط و پیوندها میان افراد، گروه‌ها، مؤسسه‌ها و شرکت‌های فنی و تخصصی غیردولتی هر روز در حال گسترده‌تر و عمیق‌تر شدن هستند و نقششان در عرصه بین‌المللی به‌شکل فزاینده‌ای در حال افزایش است. از نظر آن‌ها تماس‌ها، ائتلاف‌ها و مبادلات در ورای مرزهای دولت‌ها صورت می‌گیرد. دولت‌ها که ارکان سیاست‌گذاری خارجی اصلی حکومت‌ها کنترلی بر آن‌ها ندارند (Moshirzadeh, 2010: 187). دوم سازمان‌ها، نهادها، حقوق بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی فراتر از اراده و منافع صرف دولت‌ها در عرصه بین‌المللی نقش دارند. با توجه به انتخاب عقلانی در رفتار دولت‌ها، آن‌ها می‌خواهند با همکاری به منافعشان دست یابند. این منافع به‌دلیل نقشی که نهادها

و رژیم‌های بین‌المللی دارند، به‌وسیله همکاری با آن‌ها بهتر تأمین می‌شود. این نهادها با ایجاد قواعد و هنجارهای عام، ارائه اطلاعات لازم به کشورهای مختلف، فراهم کردن زمینه گفت‌وگو میان بازیگران متعدد عرصه بین‌المللی و سرانجام در مرحله پیشرفته ایجاد ساختار واحد، به شفاف‌سازی روابط دولت‌ها و حل معمای امنیت در عرصه بین‌المللی کمک می‌کنند که عنصری مؤثر در ناامنی بین‌المللی به شمار می‌رود (Moshirzadeh, 2010: 187).

نواقعی‌گرایی از دیگر جریان‌های نظریه‌های بین‌الملل است. نواقعی‌گرایی، سرشت نظام بین‌المللی را چرخشگاه خود می‌داند. در نگاه طرفداران نواقعی‌گرایی، آناشسی در نظام بین‌الملل به این معنا است که هر یک از اعضای تشکیل‌دهنده نظام، مسئول امنیت خودشان هستند و هر دولتی آزاد است تا هرطور که مناسب‌تر می‌داند اهداف داخلی و خارجی خود را دنبال کند. اما اهداف و منافع دولت‌ها لزوماً با یکدیگر هم‌سو نیستند. تعارض در منافع به تعارض در اقدامات منجر می‌شود. این تعارض‌ها ممکن است با مصالحه حل شوند یا به مرحله استفاده از زور برسند. هرگاه منافع امنیتی قدرت‌های بزرگ در هر سطحی در تعارض با منافع غیرامنیتی قرار گیرد، منافع ملی امنیتی همواره اولویت دارد (Meraji and Dehshiri, 2020: 104). بنابراین دولت‌ها برای اینکه از امنیت برخوردار باشند، باید پیوسته آماده باشند تا زور را با زور پاسخ گویند. جنگ‌ها و امکان همیشگی وقوع جنگ، نظام آناشسی بین‌المللی را به همان وضعی می‌رساند که هابز جنگ همه علیه همه می‌خواند.

روایت و تفسیر تهاجمی نواقعی‌گرایی عقیده دارد که سرشت نظام بین‌الملل به تهاجم و منازعه منجر می‌شود. امنیت کالای کمیابی است که به رقابت بین‌المللی و معمای امنیت در میان کشورها دامن می‌زند و جنگ را محتمل‌تر می‌کند. کشورها برای تأمین امنیت خود راهبردهای تهاجمی در پیش می‌گیرند که به‌طبع واکنش دیگر کشورها را در پی دارد و به تشدید ناامنی و معمای امنیت کمک می‌کند. در نواقعی‌گرایی بر مقوله‌های ساختار به‌جای نهاد، تقابل به‌جای تعامل، یک‌جانبه‌گرایی به‌جای چندجانبه‌گرایی و قواعد داخلی آمره به‌جای رژیم‌ها و حقوق بین‌الملل تأکید می‌شود. تا جایی که ساختار شرایط محدودکننده رفتار است. یعنی در رفتار دولت‌ها محدودیت به وجود می‌آورد. فرایند غیرمستقیمی که ساختار با آن کار می‌کند یا سازوکاری که با آن به رفتارهای خاصی منجر می‌شود،

دو وجهی است و با جامعه‌پذیری کنشگران و رقابت میان آن‌ها عمل می‌کند. بنابراین ساختار مستقل از ویژگی‌های واحدها و تعاملات میان آن‌ها رفتارشان را تعیین می‌کند (Moshirzadeh, 2011: 195).

بنابر استدلال و نظر نواقع‌گرایی، در نظام آنارشیک بین‌الملل امکان همکاری بسیار محدود است. با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود اقتصادی ببرند، آورده اقتصادی تحت تأثیر منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع آورده ناشی از همکاری نگرانند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آن‌ها از همکاری سود ببرند. بنابراین با وجود آنکه ممکن است سود یا دستاورد مطلق ناشی از همکاری زیاد باشد، برای آن‌ها آنچه اهمیت بیشتری دارد، دستاورد نسبی است که اگر به زیان آن‌ها باشد، مانع همکاری یا تداوم آن خواهد شد. پس این آنارشی است که در میزان همکاری و حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند (Moshirzadeh, 2011: 199). با توجه به آنچه گفتیم، نظریه نولیبرالیسم الگوی دولت اوپاما، نظریه نواقع‌گرایی الگوی دولت ترامپ و نظریه بین‌الملل‌گرایی لیبرال الگوی بایدن در مقابل ایران بوده است.

۴. سیاست خارجی جورج بوش نسبت به ایران

سیاست خارجی آمریکا در دوران جورج بوش در قبال ایران با نشانه‌هایی از تغییر و سردرگمی همراه بود. این تغییر، منجر به تشدید دشمنی در سیاست اعلامی دو کشور نسبت به یکدیگر می‌شد. هدف دولت بوش، محدودسازی ایران و کاهش نقش امنیتی آن در حوزه خاورمیانه بود. ایران و آمریکا تا حدودی رویکردهای مشترک در مقابله با طالبان و القاعده داشتند، اما جورج بوش می‌خواست مخاطرات و محدودیت‌های بیشتری را متوجه ایران کند. به همین دلیل، بوش در ژانویه ۲۰۰۲ ایران را در لیست کشورهای محور شرارت قرار داد (Lafranchi, 2009: 73). بعد از آن نیز شاهد افزایش محدودیت‌های آمریکا علیه ایران بودیم. این روند نه تنها در دوره جورج بوش تداوم یافت، بلکه باراک اوپاما نیز یکی از حوزه‌های سیاست تغییر خود را متوجه ایران کرد. رهیافت‌های دولت بوش علیه ایران همواره معطوف به تلاش گسترده برای فشار بین‌المللی علیه ایران بود. هدف آمریکا از این فشار متوقف کردن برنامه‌های هسته‌ای ایران با فشار بین‌المللی بود. در این دوران، تهدید ایران به گونه‌ای جدی تلقی می‌شد

که کارگزاران دولت بوش بر ضرورت تغییر رژیم تأکید می‌کردند. همچنین رویکرد دولت او نسبت به ایران همراه با نگرش انتقادی بوده است. در این ارتباط دولت بوش بر اساس جلوه‌هایی از آرمان‌گرایی آمریکایی در پی مقابله با هرگونه تهدید بالقوه و بالفعل بود. به همین دلیل، قابلیت‌های محدودی برای تعیین اولویت در رفتار سیاست خارجی داشت (Obama, 2009: 18).

در این دوران به سیاست خارجی بوش در برخورد با ایران انتقادهای زیادی می‌شد. از نمونه‌های آن‌ها این موارد هستند: کنث پولاک در کتاب «معمای ایرانی: منازعه ایران و آمریکا»، مادلین آلبرایت در کتاب «بانوی وزیر» و همچنین بیل کلینتون در کتاب «زندگی من». همه این‌ها ماهیت انتقادی به سیاست خارجی آمریکا در برخورد با ایران داشته‌اند. همچنین در سال ۲۰۰۴ شورای روابط خارجی آمریکا کتابی را با مشارکت زیبیگنیو برژینسکی و رابرت گیتس با عنوان «ایران: زمانی برای ارائه یک رهیافت جدید» منتشر کرد. در همه این‌ها از الگوی تهاجمی در رفتار سیاست خارجی آمریکا به این دلیل انتقاد شده است که کارگزاران جدید سیاست خارجی این کشور نسبت به ضرورت‌های تعامل با ایران، رویکرد همکاری جویانه‌ای به کار گرفتند. چنین برداشتی در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ در ارتباط با الگوهای تهاجمی دولت بوش نسبت به کشورهای خاورمیانه مورد ملاحظه قرار می‌گیرد (Mottagi, 2009: 61).

۵. راهبرد تغییر اواما در قبال ایران

با ورود اواما به کاخ سفید، ادبیات سیاسی کاخ سفید تغییر کرد، اما این‌گونه تغییرات، تأثیر چندانی در سیاست عملی آمریکا در قبال ایران به جا نگذاشت. همچنین تکنیک‌های رفتار سیاسی و دیپلماتیک آمریکا در قبال ایران با تغییراتی همراه شد. این سیاست نشان می‌دهد، تغییراتی که در ادبیات و رفتار دیپلماتیک آمریکای عصر اواما در قبال ایران ایجاد شده بود، فقط زمینه‌های بازسازی روابط دیپلماتیک در حوزه‌های محدودی را به وجود آورد (Mottagi, 2009: 55). در این ارتباط، راهبرد تغییر اواما نسبت به ایران مبتنی بر الگوها و فرایندهای متقاعدکردن با گزینه‌هایی مانند ترغیب و اغوا بوده است.

۵-۱ الگوی متقاعد کردن دولت اواما نسبت به ایران

اواما در راستای نظریه پردازان الگوی متقاعدسازی ایران را فراروی خود قرار داد. این الگو با فرایندهای دیپلماتیک مورد توجه قرار می گرفت. این الگو تأکید داشت آمریکا می تواند با به کارگرفتن الگوی متقاعدسازی ایران به نتایج مؤثری برای کاهش چالش های ایجاد شده برسد. الگوی متقاعدسازی بر اساس جلوه هایی از سیاست چماق و هویج بوده است. به بیان دیگر، بهره گیری از این الگو به معنای آن بود که اگر ایران در فضای همکاری جویانه با سیاست بین الملل ایفای نقش می کرد، در آن شرایط می توانست به نتایج مثبت اقتصادی و راهبردی برسد. در این زمینه، اصلی ترین موضوع مربوط به فعالیت های هسته ای ایران بوده و دیگر مسائل مانند خروج نیروهای سوریه از لبنان، خلع سلاح حزب الله، ایجاد دولت قوی در لبنان و برگزاری انتخابات در عراق و فلسطین در ارتباط با چالش های منطقه ای قرار داشت (Mottagi, 2009: 96).

۵-۲. گزینه ترغیب ایران از سوی اواما

گزینه ترغیب با به کارگیری ابزارها و فرایندهایی شکل می گیرد که زمینه های مربوط به همکاری را به گونه ای اجتناب ناپذیر فراهم می سازد. بنابراین هدف از ترغیب ایران به معنای امتناع نکردن از همکاری بود. گزینه ترغیب اواما پاسخ و واکنشی در برابر سیاست تغییر رژیم جورج بوش بوده است. در سال های ریاست جمهوری بوش، آمریکا گزینه هایی را پیشنهاد می کرد که امکان پذیرش آن توسط ایران بسیار محدود بود. در چنین روندی، آمریکایی ها توانستند تحریم های متنوعی را علیه ایران به کار گیرند. در آن سال ها و در شرایطی که فشارهای بین المللی علیه ایران افزایش می یافت، ایران نیز به سوی ارتقای توانایی هسته ای خود پیش می رفت. در این دوران، به پیامدهای شکل گیری اجماع بین المللی توجهی نمی شد (Mottagi, 2011: 5).

در دوران جورج بوش مقامات ایرانی به این جمع بندی رسیدند که اگر همکاری های خاصی را در فرایند بین المللی انجام دهند، هیچ گونه پاداش و نتیجه گیری را دریافت نخواهند کرد. به بیانی، در این دوران ایران در دام سیاست های افراطی آمریکا قرار گرفت، به هر میزان که آمریکایی ها سیاست فشار علیه ایران

را تشدید می‌کردند، ایران نیز در رفتار واکنشی خود نشان می‌داد که آماده انجام اقدامات متقابل است (Garib, 2011: 79). از سوی دیگر، گزینه ترغیب به مفهوم متعادل کردن سیاست‌های کاربردی آمریکا در برخورد با مسائل امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بود. سیاست ترغیب به این معنا بود که در ازای تغییر در الگوهای رفتاری ایران، پاداش‌هایی نیز به آن کشور داده شود. این سیاست را می‌توان تابعی از سیاست چماق و هویج دانست. این الگو مبتنی بر جلوه‌هایی از توازن بین پاداش و محدودیت در ارتباط با مسائل سیاسی مورد اختلاف بود (Sadugi, 2005: 65). شاخص‌ها و حوزه‌های موضوعی سیاست ترغیب در مورد موضوعاتی مانند فناوری و انرژی هسته‌ای، مشوق‌های اقتصادی، تضمین‌های امنیتی و محرک‌های سیاسی به کار گرفته شد.

۳-۵. گزینه ترغیب درباره فناوری و انرژی هسته‌ای

گزینه ترغیب درباره فناوری و انرژی هسته‌ای در راستای پیشنهادهای پیشین کشورهای ۵+۱ به کار گرفته شد، زیرا پیشنهادهای پیشین کشورهای ۵+۱ به ایران اجازه می‌داد نیروگاه آب سبک را برای تولید انرژی بسازد. در این روند برنامه بین‌المللی برای به‌دست آوردن فناوری غنی‌سازی اورانیوم نیز سازماندهی شده بود. کشورهای غربی بر این اعتقاد بودند که نیروگاه‌های آب سبک به آسانی می‌تواند تحت نظارت قرار گیرند. از سویی تبدیل سریع آن‌ها برای اهداف نظامی مشکل‌تر بود. این نیروگاه‌ها نمی‌توانستند برای ساخت سلاح اتمی مورد استفاده قرار گیرند. کشورهای ۵+۱ بر این باور بودند که اگر ایران فقط در پی پیگیری برنامه‌های اجرایی برای تولید انرژی باشد، باید از این فرصت برای بهره‌گیری از نیروگاه آب سبک استفاده کند، در غیر این صورت اگر جامعه بین‌المللی به ایران اجازه دهد تا توانایی غنی‌سازی اورانیوم در داخل کشور را به‌دست آورند، می‌تواند به سرعت توانایی‌هایش را گسترش دهد و به اورانیوم غنی‌شده برای برنامه‌های نظامی دست یابد (Planet, 2010: 87).

۴-۵. گزینه ترغیب درباره مشوق‌های اقتصادی

یکی دیگر از گزینه‌های ترغیب اوباما در قبال ایران، مربوط به دادن مشوق‌های اقتصادی بود. این مشوق‌ها در شرایطی داده می‌شد که ایران فعالیت‌های هسته‌ای

خود را کاهش داده بود یا در چارچوب سیاست کشورهای ۵+۱ به جای اجرای طرح غنی سازی اورانیوم و نیروگاه آب سنگین می خواست گزینه های پیشنهادی کشورهای یاد شده را بپذیرد. به طور کلی، اصلی ترین شاخص های مشوق های اقتصادی او باما در قبال ایران را می توان این گونه برشمرد:

الف) عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی تسهیل می شود؛

ب) تحریم های اقتصادی که محدودیت هایی را برای واردات کالاهای پیشرفته ایجاد می کند، برداشته خواهد شد؛

ج) روابط تجاری با ژاپن و اروپا ترمیم خواهد شد؛

د) بانک جهانی و نهادهای بین المللی اقتصادی حمایت از ایران را در دورنمای اقتصادی خود قرار خواهند داد؛

ه) تحریم های بین المللی و همچنین تحریم های یک جانبه آمریکا علیه ایران برداشته می شود؛

و) سرمایه گذاری در ایران در چارچوب اعتبارات تجاری بین المللی انجام می شود؛

ح) کمک های بین المللی برای ارتقای زیرساخت های کشاورزی، صنعت، آموزش و پرورش، انرژی و محیط زیست به انجام خواهد رسید (Mottagi, 2009: 65).

۵-۵. گزینه ترغیب درباره تضمین های امنیتی

در دوره او باما افکار عمومی بین المللی نسبت به سیاست های امنیتی و هسته ای ایران، تحت تأثیر ادبیات سیاسی اروپا قرار داشت. براساس چنین رویکردی، هرگونه تلاش ایران برای غنی سازی اورانیوم در چارچوب پادمان هسته ای اقدامی برای دستیابی به سلاح های هسته ای تفسیر می شد. همین مسئله مشکلات بیشتری ایجاد می کرد، به گونه ای که نظام سیاسی در شرایط احساس ناامنی قرار می گرفت. در این ارتباط، به کارگیری واژه هایی مانند محور شرارت، تحریم، تغییر رژیم، و مهار نمادهایی از احساس ناامنی برای نظام سیاسی ایران بود. در چنین شرایطی، اجرای سیاست ترغیب می توانست در ارتباط با تضمین های امنیتی برای نظام سیاسی نیز مورد استفاده قرار گیرد. در این ارتباط، مشوق های مثبتی که جامعه بین المللی می توانست پیشنهاد کند، اعطای تضمین امنیت به این کشور (ایران) و رژیم حاکم بر آن بود. بسیاری از آمریکایی ها بر این باور بودند که آمریکا نیازی به حمله نظامی به ایران ندارد.

بنابراین برای جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران، آمریکا می‌توانست از روند دیپلماتیک استفاده و اجماع سیاسی علیه ایران ایجاد کند (Pessin, 2009: 95).

۵-۶. گزینه ترغیب درباره محرک‌های سیاسی

بر اساس ادراک عمومی سیاست‌گذاران کابینه اوباما، ایرانی‌ها در هر شرایطی که باشند یا اینکه هرگونه جهت‌گیری که در سیاست بین‌الملل داشته باشند، تغییری در احساس برتری‌جویانه آنان در منطقه ایجاد نمی‌شود. آنان حافظ جایگاه و اعتبار خود به وسیله قدرت هستند. بنابراین در دوران اوباما ایران می‌کوشید تا برخی از اهداف و آرزوهایش را تأمین کند. در این ارتباط، ایده تشکیل ساختاری مانند کمیسیون امنیت و همکاری اروپا به این معنا بود که ایران می‌تواند بخشی از نگرانی‌های مشروع امنیتی خود را تأمین کند. همچنین این فرصت را پیدا می‌کند که در فضای امنیت منطقه به‌عنوان بازیگر نقش داشته باشد. ایفای چنین نقشی نیازمند تعهد ایران برای مشارکت در امنیت منطقه‌ای در برابر دیگر بازیگران است (Roos, 2009: 57). در آن شرایط ایرانی‌ها احساس می‌کردند آمریکایی‌ها با آنان صادق نیستند، پیشنهادهای غیر عملی به ایران می‌دهند، به امید اینکه زمامداران جمهوری اسلامی این پیشنهادها را رد کنند تا به این ترتیب، زمینه برای کاربست سیاست هجومی‌تر آمریکا علیه ایران فراهم شود. در این ارتباط بیان شده است:

تعهد نسبت به ایران رهیافتی تاکتیکی برای ترغیب است. معنای این گزینه سیاسی را باید متعهدکردن ایران در ارتباط با مسائل منطقه‌ای و بین‌الملل دانست. اگر ایران این رویکرد را بپذیرد و رفتارش را تغییر دهد، در آن صورت، تاکتیک تعامل به آسانی تبدیل به راهبرد تعامل می‌شود (Bullak, 2012: 56).

۵-۷. به‌کارگیری گزینه اغوای اوباما در قبال ایران

گزینه اغوای ایران از سوی اوباما با به‌کارگیری سیاست معطوف به تحلیل و درگیرکردن شکل گرفته است. اگرچه دولت بوش در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ تلاش کرد از رهیافت متعادل‌سازی ایران برای تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای‌اش استفاده کند، رویکرد تهاجمی و ادبیات معطوف به تهدید منجر به ناکارآمدی سیاست ترغیب و متعادل‌سازی ایران شد. در دوران جدید اوباما کوشید سیاست چماق را پنهان کند

و روی سیاست هویج مانور بیشتری دهد. شواهد نشان می‌دهد که دولت بوش در فضای مبتنی بر قدرت و نگرانی نتوانست رابطه مستقیم و مؤثری با ایران برقرار کند (Rosen, 2009: 86).

در این ارتباط او باما از ادبیات جدیدی استفاده کرد. او در شرایط مبارزه‌های انتخاباتی در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد اگر به قدرت برسد، تعامل با ایران را آغاز می‌کند. او باما به همراه دیگر سیاست‌گذاران دموکرات و اشینگتن بر این موضوع تأکید داشتند که تفاوت‌های قطعی بین چگونگی تعامل و ترغیب ایران به لحاظ تاکتیکی و ابزاری وجود دارد. آنان اعتقاد داشتند در الگوی تعامل شرایطی به وجود می‌آید که در نهایت منجر به تغییر رفتارهای ایران به گونه داوطلبانه شود. رهیافت تعامل تأکید داشت که آمریکا و جامعه بین‌المللی مانع اقدامات ایران در پیگیری برنامه‌های هسته‌ای شود. همچنین در گزینه تعامل، شرایط داخلی ایران با مؤلفه‌های خارجی مربوطه منطبق می‌شود. اجرای این سیاست به قطع سبب فرسایش تدریجی انگیزه‌های امنیتی و سیاست خارجی ایران می‌شود (Stanger, 2009: 122). هدف‌های سیاست ترغیب ایران در طیف گسترده‌ای از نشانه‌های دیپلماتیک و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد:

الف) اغوای سیاسی ایران از راه الگوی ترغیب و متقاعدسازی حاصل می‌شود. این مسئله به معنای آن بود که می‌توان در برابر فشارهای سیاسی، مشوق‌های اقتصادی را نیز در نظر گرفت.

ب) اگر سیاست تعامل و درگیرسازی سازنده ارتباطات حاصل شود، در آن شرایط این امکان وجود داشت که زمینه برای پذیرش برخی تعهدها از سوی جمهوری اسلامی فراهم شود، زیرا سیاست اغوا بر اساس دادن امتیازهای سیاسی و اقتصادی طراحی شده است.

پ) در راستای گزینه اغوا، کاهش حمایت ایران از گروه‌های رادیکال در کشورهای خاورمیانه و همچنین حمایت از روند صلح خاورمیانه با پذیرش ایران حاصل می‌شود. در این شرایط اگر آمریکا تمایلی به پذیرش ایران نشان نمی‌داد، طبیعی بود که به کار بست الگوهای رادیکال برای نادیده گرفتن قاعده سیاسی در روابط بین‌الملل اقدام کند.

ت) تحقق برخی از اهداف سیاست اغوا در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نبود. لازم بود

تا آمریکایی‌ها از الگوهای طولانی‌مدت برای متقاعدسازی، ترغیب و اغوای ایران استفاده کند.

ث) سیاست اغوا هیچ‌گونه گرایشی به براندازی ساختار سیاسی ایران نداشت. بنابراین هدف سیاست اغوا توجه به مشکلات امنیتی آمریکا بود. همچنین جمهوری اسلامی ایران نیز بتواند مشروعیت خود را تأمین کند.

ج) عادی‌سازی روابط اقتصادی می‌توانست زمینه‌های لازم برای تغییر و دگرگونی مؤثرتری را به وجود آورد. در این ارتباط، کشورهایی که نفوذ و انگیزه ایدئولوژیک خود را از دست داده‌اند، دارای پیشینه تراژیک بودند. اما با شناسایی دیگران در فضای آرامش و اطمینان خاطر قرار گرفته‌اند. اگر ایران درباره حاکمیت خود احساس اطمینان می‌کرد، طبیعی بود در برخورد با محیط خارج نیز رویکرد همکاری جویانه‌تری داشته باشد (Mottagi, 2009: 85).

۵-۸. اواما و کاربست گزینه تحریم و اجماع‌سازی علیه هسته‌ای ایران

تحریم‌های اواما علیه ایران در قالب قطعنامه‌های سازمان ملل بوده است. مانند قطعنامه ۱۹۲۹ یا در قالب قوانین کنگره مانند قانون تحریم ایران یعنی قانون جامع تحریم ایران: پاسخ‌گویی و کاهش سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۰ به‌کارگرفته شد. بسیاری از این تحریم‌ها با تحریم‌های سازمان ملل هم‌پوشانی داشت. تحریم‌های شدید علیه ایران در مورد واردات بنزین، انرژی هسته‌ای و مالی بود. تحریم‌های نفتی نیز در واپسین روزهای سال ۲۰۱۱ علیه ایران به‌کارگرفته شد. شیوه غالب دولت اواما علیه فعالیت هسته‌ای ایران ائتلاف‌سازی برای کاربست موفق دیپلماسی فشار بود (Abdul motalleb, 2013: 11).

۶. راهبرد ترامپ در قبال ایران

تا قبل از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری مه ۲۰۱۶ بیشتر نگاه‌ها و باورها بر این بود که پیروزی ترامپ و راه‌یابی او به کاخ سفید برای ایران بهتر است. این نگاه و باور به چند دلیل بود: اولین دلیل بهتر بودن انتخاب ترامپ برای ایران با مواضع جریان رادیکال و تندروها در ایران ارتباط داشت. تندروها در ایران که تمایل بیشتری به تقابل با غرب دارند، به‌طور کلی از مخالفت ترامپ

با توافق هسته‌ای که دولت او با ما به نتیجه رساند، سر شوق می‌آیند. البته جریان تندرو و دل‌وایسان در ایران توافق هسته‌ای را نه برای ایالات متحده که برای کشورشان یک فاجعه می‌دانند. از نگاه آن‌ها ترامپ گرچه در مجموعه‌ای از امور یک دیوانه و احمق سیاسی است، اما وقتی صحبت از توافق هسته‌ای به میان می‌آید آن‌ها یک دشمن متخاصم معجون را به حریف ظریف‌تری چون کلینتون ترجیح خواهند داد (Harseni, 2016: 1).

دومین دلیل بهتر بودن انتخاب ترامپ برای ایران ناشی از منش غیرسیاسی اوست. ترامپ هیچ درکی از سیاست ندارد و قطار سیاست او همواره خالی است. در درجه اول او یک تاجر است و کنش‌های سیاسی او تحت تأثیر تاجرمآیی اوست. ضمن آنکه او یک پوپولیست تمام عیار است و از سیاست فقط پوپولیست بودن را یاد گرفته و به ارث برده است. بنابراین او آن‌گونه نیست که در سخنرانی‌ها و اعلام مواضع خود نشان داده است. چه بسا که در سایه همین شخصیت پوپولیستی، غیرپراتیک، پیش‌بینی ناپذیر، مضحک، زن‌ستیز و بدون تعقل سیاسی از آنکه بخواهد خار چشم رقبا و استخوان در گلوئی مخالفان و منتقدان سیاسی‌اش در آمریکا باشد، به عادی‌سازی روابط با ایران روی بیاورد و دست دوستی به سوی ایران دراز کند. هرچند که ایران از این دوستی مستغنی و بی‌نیاز است (Harseni, 2016: 1). دلیل سوم بهتر بودن انتخاب ترامپ برای ایران در گرایش و تمایلی وجود دارد که او آن را بارها در کمپین‌های انتخاباتی خود اعلام کرده بود. در این ارتباط ترامپ بارها گرایش خود به روسیه را رقیب سنتی آمریکا اعلام کرده و در فرصت‌های مختلف از ولادیمیر پوتین تعریف کرده است. ترامپ از دشمنی تعریف می‌کند که در روزگاران اخیر دوست ایران بوده است و مناسبات آن‌ها در عرصه‌های مختلف در حال گسترش است. در نتیجه، غیرمنتظره نیست که ترامپ با ورود و حضورش در کاخ سفید به روی روسیه در دوستی، کاهش تنش و عادی‌سازی روابط با ایران حساب باز کند (Harseni, 2016: 1).

دلیل چهارم بهتر بودن ترامپ برای ایران در گرو افق راهبردهای رقیب‌های هیلاری کلینتون است. کلینتون آنچنان که در برنامه‌های انتخاباتی‌اش اعلام کرده بود، کوشید در صورت پیروزی و ورود به کاخ سفید، روابط آمریکا با متحدان سنتی آن یعنی عربستان و رژیم صیہونیستی را عادی کند. طبیعی است اجرایی کردن این برنامه از سوی کلینتون به معنای محدودسازی راهبردی علیه ایران در سیاست

خارجی و مناسبات خاورمیانه بود و ایران را گرفتار دور باطلی از تنش‌ها می‌کرد. ضمن آنکه ایرانیان می‌دانستند که ترامپ یک تاجر است و نگاه ایدئولوژیک ندارد. بنابراین کارکردن با او برای ایرانی‌ها به مراتب راحت‌تر از سیاست‌مداری چون کلینتون است که نگاهی ایدئولوژیک دارد (Harseni, 2016: 1). و دلیل آخر آنکه ایرانیان و مقامات تراز اولش می‌دانستند که هیلاری کلینتون در ایران به‌عنوان بانوی تحریم‌ها شناخته شده است، یعنی کسی که معمار تحریم‌های بین‌المللی سنگینی علیه ایران در سال ۲۰۱۰ بود. در همین زمینه ایرانیان باید به حافظه تاریخی خود رجوع می‌کردند که آیا جز بیل کلینتون همسر هیلاری، کس دیگری قانون هلمز- برتون و داماتو را علیه ایران در ۱۲ مارس ۱۹۹۶ امضا کرده بود؟ در انتخابات مه ۲۰۱۶ نیز باید بسیاری از ایرانی‌ها نگران باشند که او بخواهد با ورود به کاخ سفید به برقراری نظام تحریم‌های علیه ایران همت‌گمارد و موج جدیدی از آن را و البته این بار به دلیل اختلافات منطقه‌ای علیه تهران وضع کند (Harseni, 2016: 1).

این دلایل با ورود ترامپ به کاخ سفید به‌زودی رنگ باخت. آن ادیباتی که ترامپ و اعضای کابینه‌اش در ۱۵ روز اول کاری‌اش در قبال ایران به کار بردند، بیشتر تحت تأثیر گفتمان جورج بوش قرار داشت. بدون تردید ادبیات به کار برده شده ترامپ و اعضای کابینه‌اش، انعکاس شرایط و حوادثی است که در کنش‌ها و الگوهای رفتاری اخیر دو کشور جاری بوده است. در این ارتباط اصلی‌ترین موضوع همان مربوط به نگرش ترامپ نسبت به توافق هسته‌ای غرب با ایران است. ترامپ از همان ابتدای مواضع اعلامی خود، نگرش مثبتی به توافق هسته‌ای نداشت و آن را بدترین توافق ممکن تاریخ غرب با ایران می‌دانست. همین نوع نگرش میل او را برای برهم‌زدن نظم موجود بر برج‌ها و سرانجام خروج از آن افزایش داده بود. در کنار این موضوع، دیگر مسائل منطقه‌ای نیز کمک کرده است شکل جدید از شرایط تنازعی در روابط حال حاضر دو کشور بروز کند. این مسائل منطقه‌ای همان موضوعاتی است که در گذشته نیز عامل اصلی تضادها و چالش‌ها بود (Majlesi, 2016: 1).

در نگاه کابینه ترامپ، ایران شریک نامطمئنی برای مشارکت در سیاست بین‌الملل است. در نتیجه با وجود مواضع اعلامی‌اش نتوانسته است آمادگی لازم را برای ایفای نقش در ارتباط با امنیت خاورمیانه به دست آورد. به بیانی، نقش هژمونی ایران دارای

رویکردی هم‌سو با سیاست بین‌الملل نیست و به‌جای آنکه هم‌سوی آن باشد، در خلاف آن است. در بعد دیگر، همین راهبردهای دانش‌سازان باور دارند که اهمال اوپاما در خنثی‌سازی راهبردهای ایران سبب شده است تهدیدهای ایران نسبت به منافع ملی تا حال حاضر ادامه یابد. در این زمینه اقدامات سازمان‌یافته ایران در آزمایش‌های موشکی و نیز رفتارهای مداخلانه‌جویانه ایران با هدف بی‌ثبات کردن منطقه، از اقدامات تهدیدزای ایران است که مقامات غرب و به‌ویژه جمهوری خواهان آمریکا به خطرهای آن هشدار داده‌اند (Abul fath, 2016: 1).

از همان ابتدا، انتخاب ماک‌فلین، مشاور امنیت ترامپ و جیمز متیوس به‌عنوان سکان‌دار وزارت دفاع نشان داد که آنان راهبردهای تهاجمی را در مواجهه با ایران به‌کار خواهند گرفت. در نگاه این دو، ایران به‌دنبال تضعیف جایگاه آمریکا در حوزه‌هایی است که آمریکا در آن منافع حیاتی دارد. این موضوع انعکاس تمایل گروه‌هایی در آمریکا است که به دلایل ایدئولوژیک و راهبردی در پی تغییر در معادله وضع موجود هستند. بنابراین برای بی‌اثر کردن اقدامات ایدئایی ایران باید زمینه برای تهدیدات و به‌ویژه حمله و هجوم نظامی علیه ایران فراهم شود (Hermidas bavand, 2016: 1). اما راهبرد مهار و بازدارندگی جمهوری خواهان و کابینه ضدایرانی و رادیکال ترامپ در کنار مهار نظامی و مهار راهبردی، بیشتر بر مهار اقتصادی تأکید می‌کند. مهار اقتصادی ایران از سوی جمهوری خواهان در قالب تحریم‌های اقتصادی دیده می‌شود. زیرا آنان باور دارند که سیاست تحریم اصلی‌ترین نماد بازدارندگی اقتصادی است. شواهدی نشان می‌دهد کاهش قدرت اقتصادی ایران مطلوبیت‌های بیشتری را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد. این مسئله به معنای نماد محدودیت‌های غیرمستقیم برای افزایش قدرت ملی ایران است (Khosh chehreh, 2016: 1).

تحریم‌های اقتصادی جدید جمهوری خواهان علیه ایران در تمدید قانون تحریم نمود یافته است. در شرایط حاضر تصویب و کاربست تحریم‌های جدید جمهوری خواهان علیه ایران به بهانه‌های غیرهسته‌ای، مصادره اموال ایران در آمریکا، جلوگیری از دستیابی ایران به سیستم مالی آمریکا و همچنین تصویب طرح جدید ضدایرانی کنگره مبنی بر منع فروش هواپیما به ایران صورت گرفته است. هدف اصلی آمریکا از دنبال کردن مهار اقتصادی در قالب سیاست تحریم، جلوگیری از بهره‌مندی ایران از مزایای پیش‌بینی شده در برجام است. این در شرایطی

است که بیش از ۱۰ ماه از اجرایی کردن برجام می‌گذرد و آمریکا با رفتارهای کارشکنانه و مواضع متزلزل خود نمی‌خواهد به تعهدات خود در اجرای برجام پایبند باشد (Sharifian, 2017: 1). با همه شرایط تنازعی که در روابط ایران و آمریکای عصر ترامپ دیده می‌شود، تردید اندکی وجود دارد که رئیس‌جمهور، ترامپ در پی بازسازی روابط با ایران نباشد. بنابراین رویکرد ترامپ در تعامل با ایران می‌تواند راه جدیدی را برای ایجاد گفت‌وگوی دیپلماتیک با ایران باز کند. این رفتار می‌تواند ایران را در فضای تعامل بیشتر با جامعه بین‌المللی قرار دهد. مسیرهایی که ترامپ می‌تواند با استفاده از آن‌ها به تعامل و همکاری سازنده با ایران برسد، از دو راه شکل می‌گیرد (Diplomacy Iran, 2017: 1):

مسیر اول مبتنی بر فرایند تدریجی و مرحله‌ای است. این مسیر با ارتقای مرحله‌ای روابط حاصل می‌شود. در این مسیر، گسترش تعامل و همکاری با ایران باید براساس مذاکره صورت بپذیرد. در نتیجه، شبکه جدیدی از ارتباطات را به وجود می‌آورد. طبیعی است که با تکرار این روند شرایط برای شکل‌گیری تفاهم دوجانبه در روابط دو کشور به وجود آید. گفتنی است برای از سرگیری روابط و آغاز مذاکره بین کشورهای که در شرایط تغییر سیاست‌های بنیادین خود قرار دارند، باید به هسته اصلی و مرکزی تعامل توجه داشت. بدون وجود موضوع مشخص در روند مذاکرات و همکاری‌های سازنده هیچ‌گونه پیشرفتی متصور نمی‌شود. به‌نظر می‌رسد در الگو و کنش‌های رفتاری ترامپ این تمایل قوی است؛ چون ترامپ و اعضای کابینه او در یافته‌اند که زمینه‌های تغییر در سیاست خارجی و الگوهای رفتاری ایران به وجود آمده است و در شرایط حاضر ایران نمی‌تواند خود را در راستای دیپلماسی سازنده، بی‌نیاز از منطق مذاکره ببیند. دیپلماسی سازنده ایران از مخاطرات و چالش‌های پیش رو خواهد کاست و خالی از مزیت و فواید راهبردی نخواهد بود (Diplomacy Iran, 2017: 1).

الگوی دوم می‌تواند مبتنی بر درک جامع و فراگیر از همکاری‌های سازنده باشد و در قالب معامله بزرگ مورد توجه قرار می‌گیرد. راهبرد معامله بزرگ مبتنی بر تضمین‌های امنیتی متقابل است. در این ارتباط، ایران می‌تواند موضوع شفاف‌سازی کامل و اطمینان‌بخشی درباره رفتارهای خود در جغرافیای خاورمیانه و همچنین تعهدات به مفاد برجام را در دستور کار قرار دهد، به همان‌گونه‌ای که آمریکای عصر ترامپ نیز بخواهد به راهبرد تحریم‌های اقتصادی و دیپلماتیک

پایان دهد. بدیهی است که اجرای گزینه معامله بزرگ برای گسترش ارتباطات در شرایطی به دست می آید که دو کشور نسبت به یکدیگر رویکرد همکاری جویانه و سازنده‌ای داشته باشد. در این ارتباط، شواهد نشان می دهد که اراده جدیدی برای راهبردهای همکاری جویانه و سازنده در الگوها و کنش های رفتاری ایران به ویژه در دوران پسابرجام تعریف شده است. این موضوع به معنای استفاده از فرصت های جدیدی است که آمریکای عصر ترامپ می تواند از آن استفاده کند. تردیدی نیست که الگوی تعامل با ایران که قرار است از سوی آمریکای عصر ترامپ مورد توجه قرار بگیرد، سطح ارتباطات ایران با نظام بین الملل را افزایش خواهد داد. ضمن آنکه این مسئله به گونه ای اجتناب ناپذیر منجر به انعطاف پذیری بیشتر در ساختار سیاسی ایران خواهد شد (Diplomacy Iran, 2017: 1).

۷. راهبرد بایدن در قبال ایران

سیاست خارجی بایدن در مورد جمهوری اسلامی ایران درباره محور سیاست برجامی می چرخد. سخنان و مواضع اعلامی بایدن و تیم سیاست خارجی او حکایت از آن دارد که سیاست احتمالی آمریکای بایدن در قبال چالش هسته ای ایران، بازگشت متقابل به برجام خواهد بود. این همان سیاستی است که بایدن پیش از انتخابات وعده داده بود. او در مصاحبه خود با توماس فریدمن نیز پایبندی خود به این سیاست را اعلام کرد (friedman, des, 2020). در جریان سخنرانی در کنفرانس امنیتی مونیخ، دوباره این سیاست خود را اعلام کرد. اما مسئله اصلی، فرایند و چگونگی بازگشت آمریکا به برجام است. از زمان پیروزی بایدن در انتخابات ریاست جمهوری تاکنون دو گزینه «بازگشت بی قید و شرط» و «بازگشت مشروط» مطرح بوده است. به نظر می رسد بایدن گزینه بازگشت بی قید و شرط به برجام را برای توقف فوری برنامه هسته ای ایران انتخاب خواهد کرد؛ به گونه ای که با وجود ارتباط منطقی بین این سه موضوع، او بازگشت به برجام را مشروط و موقوف به مذاکره درباره برنامه موشکی و قدرت منطقه ای ایران نمی کند؛ چون به نظرش بهترین راه برای محدودسازی توان موشکی و دستیابی به میزانی از ثبات منطقه ای، کنترل و نظارت دوباره بر برنامه هسته ای ایران است (friedman, des, 2020).

این سیاست بر منطق پیوند موضوعی استوار و به دو شکل محقق می شود:

اول، آغاز مذاکرات فوری برای بازگشت آمریکا به برجام، به منظور زمینه‌سازی برای مذاکره درباره برنامه موشکی و سپس، نفوذ منطقه‌ای ایران در مراحل بعد. دوم، بازگشت به برجام و سپس، مذاکره موشکی و آغاز مذاکرات منطقه‌ای به موازات و هم‌زمان با آن بر روی دوریل موازی. با توجه به ارزش راهبردی و حساسیت توان موشکی و نفوذ منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران و همچنین فوریت و اهمیت حیاتی توقف برنامه هسته‌ای ایران برای آمریکا، سیاست بایدن ترکیبی و مرحله‌ای خواهد بود؛ به گونه‌ای که در فاز اول، مذاکرات هسته‌ای برای بازگرداندن ایران به شرایط پیشین از خروج آمریکا از برجام آغاز می‌شود. در مرحله دوم، مذاکره برای تقویت و توسعه مفاد و جدول زمانی برجام دنبال می‌شود؛ در فاز سوم، دولت بایدن ابتدا مذاکره موشکی و سپس، مذاکرات منطقه‌ای را به صورت موازی دنبال می‌کند (Catalano Ewer and Thomas, 2020, Goldenberg).

۲-۱. گام اول: بازگشت در برابر بازگشت

نخستین گام در سیاست هسته‌ای گام به گام بایدن در قبال ایران، پیوستن دوباره به برجام در مقابل عملی شدن تعهدات برجامی ایران در قالب معادله «بازگشت در برابر بازگشت» یا «تعهد در برابر تعهد» است. بایدن این سیاست را این گونه توضیح داد: «اگر ایران به رعایت و پایبندی دقیق و کامل توافق هسته‌ای برگردد، ایالات متحده نیز دوباره به موافقت‌نامه می‌پیوندد» (Biden 2020 Sept. 13, see also, Biden, March/April 2020: 20). جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی بایدن نیز تأیید کرده است که دولت بایدن می‌خواهد ایران را به برجام سال ۲۰۱۵ بازگرداند و به انجام تعهداتش طبق آن وادار کند. در مقابل، آمریکا نیز آماده است تا مفاد این توافق را رعایت کند (Jamerson, Des, 7, 2020) و از شروط دوازده‌گانه پمپئو نیز صرف نظر کند (Burns, and 2020, 24. Sullivan cited in USIP, Nov 2020) بلینکن هم گفته است که در صورت پایبندی کامل ایران، بایدن دوباره به برجام متعهد خواهد شد» (Harb, 2020).

بر پایه این سیاست، ایران محدودیت‌های برنامه و فعالیت هسته‌ای خود را رعایت می‌کند. در مقابل، آمریکا نیز تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را تعلیق می‌کند. مواضع مقامات آمریکایی نشان می‌دهد که بازگشت به برجام، هدف

نهایی بایدن نیست، بلکه ابزاری برای دستیابی به اهداف نهایی دیگر است. بازگشت به برجام، آغاز راه توقف برنامه هسته‌ای و مهار و محدودسازی توان موشکی و قدرت منطقه‌ای ایران است، نه پایان آن. زیرا پیش‌نیاز و پیش‌شرط دستیابی به هر سه هدف، پیوستن دوباره آمریکا به برجام است. از این‌رو، با توجه به شکست کارزار فشار حداکثری ترامپ، بازگشت به برجام، لازم ولی ناکافی است. بازگشت به برجام، سنگ بنایی برای تقویت و توسعه مفاد و طولانی‌کردن زمان آن و چرخشگاه و سکوی پرتابی برای تسری برجام به حوزه‌های موشکی و منطقه‌ای است (USIP 2020, 24.Nov,2020). البته این مطلوب آمریکاست، ولی لزوماً به معنای موفقیت این کشور در پیشبرد برنامه‌های خود نیست. متغیرهای زیادی در این مورد تأثیرگذارند، از جمله رقابت قدرت‌های بزرگ با نوع بازیگری جمهوری اسلامی ایران که می‌تواند بازی آمریکایی‌ها را تحت تأثیر قرار دهد.

۷-۲. گام دوم: تقویت و تعمیق برجام

هدف آمریکا از بازگشت به برجام، گشودن راه و آماده‌کردن بستر لازم برای مذاکره درباره موضوعات دیگری به جز اجرای کامل برجام توسط ایران است. بایدن در یادداشتی که در سپتامبر ۲۰۲۰ در وبگاه سی‌ان‌ان نوشت، هدف از بازگشت به برجام را این‌گونه توضیح داد: ایالات متحده آمریکا به‌عنوان نقطه آغاز مذاکرات بعدی، به توافق برجام باز خواهد گشت» (Biden, sept 13, 2020). شواهد نشان می‌دهد بایدن پس از بازگشت به برجام و تعلیق برخی از تحریم‌ها، ادامه آن را مشروط به بازنگری و اصلاح آن خواهد کرد. در این مرحله، در پی مذاکره برای تقویت، تعمیق و توسعه بعضی از مواد برجام به‌ویژه بندهای موسوم به «غروب آفتاب» است (Ross, Dec 26, 2020; Friedman, Des, 2, 2020). مقام‌های دولت جدید آمریکا، تعقیب این هدف در سیاست بازگشت به برجام را پنهان نمی‌کنند. بایدن پیش از انتخابات آشکارا گفت: «من دوباره به توافق ملحق می‌شوم و از تعهد و پایبندی مجددمان به دیپلماسی بهره می‌گیرم تا با متحدانمان کار کنم تا آن را تقویت کنیم و توسعه دهیم» (March/April 2020; (see also, Biden, Sept. 13, 2020, Biden

۷-۳. گام سوم: تسری برجام

تقویت و توسعه مفاد برجام نیز آمریکای بایدن را قانع نمی‌کند؛ به‌گونه‌ای که به فرض تحقق آن، هدف بعدی آمریکا، همان‌گونه که بایدن گفته است، تسری برجام به «دیگر فعالیتهای بی‌ثبات‌کننده ایران» از نظر این کشور است (Biden, March/April 3, 2020). آنتونی بلینکن در تأیید موضع بایدن گفته است با بازگشت به برجام همچنین ما در موقعیت بسیار بهتری قرار می‌گیریم تا به‌طور مؤثرتری با دیگر فعالیتهای بی‌ثبات‌کننده ایران مقابله کنیم و به‌عقب برانیم» (USIP, Nov, 24, 2020). جیک سالیوان هم استدلال کرده است بازگشت آمریکا به برجام برداشته‌شدن تحریم‌ها، اساس لازم برای «مذاکره بعدی» در زمینه موضوعات و مسائل گسترده‌تر را فراهم می‌کند. منظور مقامات آمریکایی از اقدامات بی‌ثبات‌کننده یا موضوعات گسترده‌تر، نفوذ منطقه‌ای و برنامه موشکی ایران است که به موازات هم پیگیری می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

تغییر در روندهای سیاست خارجی آمریکا، فرصت مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد تا شرایط بازسازی روابط دیپلماتیک و راهبردی با بسیاری از کشورها را فراهم کند. سیاست تغییر در الگوی رفتار دیپلماتیک آمریکا در حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مختلفی منعکس شده است. همکاری با ایران در چارچوب فضای منطقه‌ای گسترده‌تری انجام می‌شود که می‌تواند تعارض را به تعادل و مناقشه را به همکاری تبدیل کند. این مسئله یکی از اهداف سیاسی آمریکا در روند بازسازی دیپلماسی آن کشور در محیط بین‌المللی است. با وجود اینکه سیاست خارجی اواما بر اساس نشانه‌هایی از تغییر دیپلماتیک شکل گرفته است، چنین فرایندی به‌منزله دگرگونی گسترده در روندهای سیاست خارجی ایران و آمریکا برآورد نمی‌شود. شواهد نشان می‌دهد دو کشور از یک‌سو نیازمند همکاری‌های متقابل امنیتی در حوزه‌های بحرانی هستند. از سوی دیگر، تضادهای ایدئولوژیک دارند و هرکدام می‌کوشند حقانیت خود را در روند رقابت‌های راهبردی آینده بازسازی کنند. الگوی رفتار ایران و آمریکا نه تنها نشانه‌هایی از همکاری متقابل را منعکس می‌کند، بلکه به موازات چنین همکاری‌هایی جلوه‌هایی از تعارض و

اختلاف نظر نیز وجود دارد. به همین دلیل، روابط ایران و آمریکا را باید در چارچوب همکاری‌های نامتقارن (با حفظ خطوط قرمز و بر مدار گفتمان انقلابی) تحلیل کرد. این موضوع بیانگر الگویی است که در دوران او باما نیز ادامه یافته است. در روند جدید، نشانه‌های رفتاری در سیاست خارجی و روابط متقابل ایران و آمریکا را این‌گونه است:

الف) ادراک راهبردی ایران - آمریکا در روند همکاری قرار داشته است، اما این امر نمی‌تواند تضادهای بنیادین در روابط متقابل دو کشور را بر طرف کند.

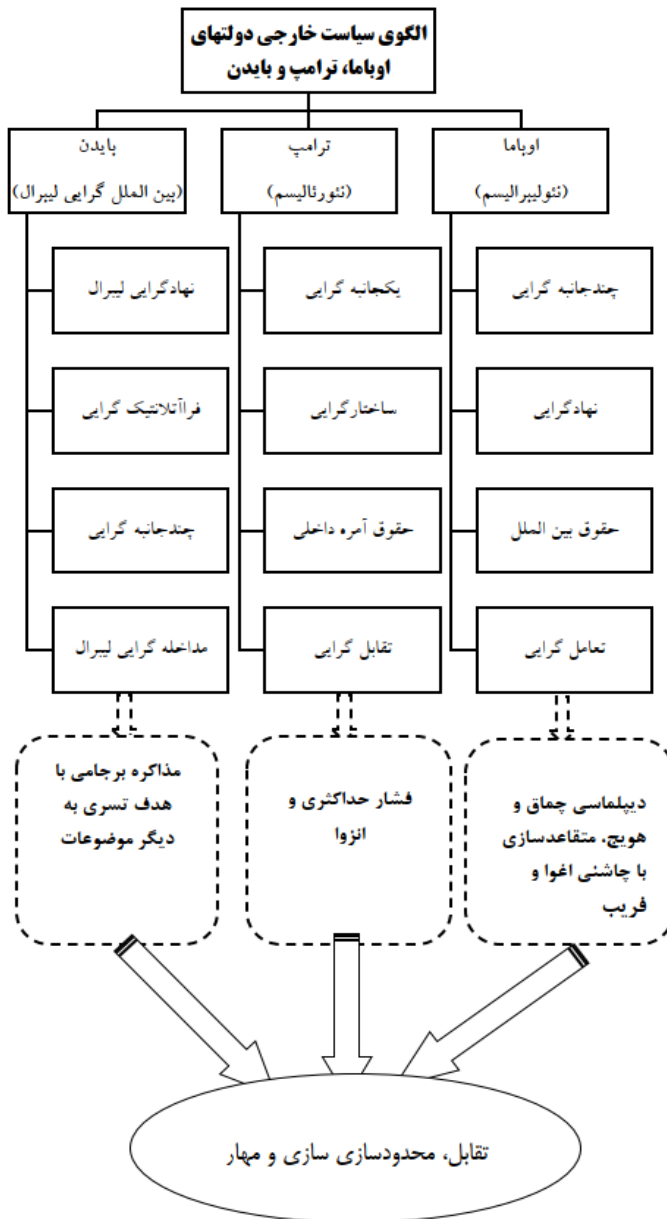
ب) هدف اصلی او باما عبور از بحران‌های امنیتی در محیط‌های ژئوپلیتیکی همانند آسیای جنوب غربی بود. به این ترتیب همکاری و نیازهای متقابل دو کشور زمینه کاهش تضادهای راهبردی را به وجود آورد.

پ) الگوی رفتاری آمریکا در ارتباط با دولت دور دهم و حتی یازدهم در ایران مبتنی بر نشانه‌هایی از دیپلماسی دوفاکتو بوده است. این موضوع به معنای آن است که همکاری امنیتی ادامه خواهد یافت، اما این‌گونه همکاری‌ها منجر به ابتکارهای گسترده برای تغییر در روح همکاری‌های متقابل ایران و آمریکا نمی‌شود.

ت) تداوم رفتارهای ایدئولوژیک - استراتژیک را می‌توان زمینه‌ساز تداوم جدال‌های نامتقارن ایران و آمریکا دانست. در این روند معمای امنیتی نشانه‌هایی از همکاری، مشارکت و تعارض را منعکس کرده است.

ث) گام‌های مشهودی در ارتباط با سیاست آشتی در روابط ایران و آمریکا به‌ویژه در دوران او باما برداشته شد، اما این سیاست به مفهوم بازسازی بنیادین در روابط دو کشور برداشت نشد. نخبگان سیاسی و زمامداران ایران و آمریکا در این شرایط ترجیح داده‌اند بخش قابل توجهی از تضادهای خود را حفظ کنند و از این راه در روند چانه‌زنی با متقاعد کردن دیگری قرار گیرند.

ج) سیاست بازگشت بایدن به برجام بسیار پیچیده و مسیر پرپیچ‌وخمی خواهد داشت؛ به‌گونه‌ای که به فرض بازگشت بدون قید و شرط به برجام، احتمال بروز اختلاف نظر بین ایران و آمریکا در زمینه چگونگی انجام تعهدات بسیار زیاد است. از این‌رو، بازگشت بایدن به برجام را نمی‌توان پایان منازعه ایران و آمریکا و حتی پایان پرونده هسته‌ای دانست.



Source: Author

شکل ۱. الگوی سیاست خارجی دولتهای اوپاما، ترامپ و بایدن

References

1. Abdolmutallab, Abdullah (2013), Foreign Policy Strategy Towards the Islamic Revolution of Iran: A Case Study of Barack Obama's Foreign Policy and the Nuclear Issue of Iran, Scientific and Research Quarterly of the Journal of the Islamic Revolution, Vol 2, No. 7. **[In Persian]**
2. Abolfath, Amir Ali (2016) Trump and Iran, Iranian diplomacy, January. **[In Persian]**
3. Adler, Robert, Translated by Homeyra Moshirzadeh (1977), Constructivism in International Relations, Tehran: Office of Political and International Studies.
4. Clutz, Linch, Translated by Homeyra Moshirzadeh (2006), Constructivism in International Relations, Tehran: Office of Political and International Studies.
5. Gharib, Hossein (2011), The Boundaries of Continuity and Change in Obama's National Security Doctrine, Foreign Relations Quarterly, Vol 3, Issue 2, Summer. **[In Persian]**
6. Harsani, Salahuddin (2016), Why Trump is better for Iran, Jahan Sanat newspaper, October. **[In Persian]**
7. Hermidas Bavand, Davood (2016), Trump's approaches to Iran, Arman newspaper, January. **[In Persian]**
8. Iranian diplomacy (2017), Ways to interact with Trump, December. **[In Persian]**
9. Khoshchehreh, Jalal (2016), Trump and Iran, Ebtekar newspaper, December. **[In Persian]**
10. Lafranchi, Howard (2009), Obama, s First Big Diplomacy Text, 25 October. Christian Science Monitor, Dee 25.
11. Majlisi, Fereydoun (2016), Trump's approach to Iran, Etemad

- newspaper, December. **[In Persian]**
12. Meraji, ebrahim, Dehshiri, Mohammadreza (2020), The Islamic Revolution of Iran from the perspective of American regional interests, Quarterly Journal of Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, Vol 2, Issue 6, February. **[In Persian]**
 13. Moshirzadeh, Homeyra (2011), Evolution in theories of international relations, Tehran: Samt Publication. **[In Persian]**
 14. Motalebi, Massoud and Fallahnejad, Ali, US Foreign Policy Identities and the Barack Obama Administration, Quarterly Journal of International Political Research, Islamic Azad University, Zah Branch, No. 17, Winter 2013. **[In Persian]**
 15. Mottaghi, Ebrahim (2009), Summary and Adaptation of the Defense Letter, US vs. US, Tehran, Center for Strategic Defense Research No. 1. **[In Persian]**
 16. Mottaghi, Ebrahim (2011), Semiotics of US Politics Behavior in the Middle East 2011-1, Middle East Studies Center, autumn 2010. **[In Persian]**
 17. Mottaghi, Ebrahim (2016), Trump and the Reproduction of Radicalism towards Iran, Donya-e-Eqtasad newspaper, February. **[In Persian]**
 18. Mottagi, Ebrahim (2009), Asymmetric Cooperation between Iran and the United States under Obama, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. **[In Persian]**
 19. Mustakin, Abdul Mahdi (1383), Neoconservative Renaissance, Diplomatic Fellowship, No. 15. **[In Persian]**
 20. Naghibzadeh, Ahmad (2007), Sociology of Neoconservative Workflow in America, Quarterly Journal of Regional Studies: Israelology-Americanology, Vol 9, Issue 1, Winter. **[In Persian]**

21. Nowruzi, Rasoul (2008), The Decline of American Conservatives in American Foreign Policy, Institute for Strategic Studies, Department of Foreign Policy Studies, Research No. 11. **[In Persian]**
22. Obama, Baraak (2009) The Plan: Barak Obama,s Promise to America and his plan for the world, Washington: Pasific Publishing Studio Press.
23. Pessin, A (2009), U.Stotal spending,retrieved january29, from www.washingtonpost.com.
24. Planet, marx (2010), tweetchatwithtom, parker,amnesty.u.s.a,december4.
25. Ramezan zadeh, Lida (2008), Constructivism in International Relations, Tehran: International Studies and Research Institute. **[In Persian]**
26. Rggi, John, Translated by Homeyra Moshirzadeh (1986). Constructivism in International Relations, Tehran: Office of Political and International Studies.
27. Rosen, steven, (2009),What About Iran? middle east Monitor,8 September.
28. Ross,dennis, (2009),regional game changing,Washington center for a new America security.
29. Sadoughi, Morad Ali (2005), Strategic Culture of the United States of America, Defense Strategy Quarterly, Vol 3, Issue 10, Winter. **[In Persian]**
30. Sharifian, Hormoz (2017) What is Trump doing with Iran? Empathy newspaper, February. **[In Persian]**
31. Stanger,Allison, (2009),on national under contract:The outsourcing of American power and the future of foreing policy,new haven:yale university press.
32. Vaezi, Mahmoud (2012), The Obama Administration's Approach

to the Islamic World, Change or Continuity, US Policies, Foreign Relations Quarterly, Vol 4, Issue 1, Spring. **[In Persian]**

33. Vaezi, Mahmud (2005). Constructivism in International Relations, Tehran: International Studies and Research Institute. **[In Persian]**